



هرکس ارزش و منزلت خود را بشناسد، با گناه و معصیت، از ارزش و منزلت خویش نمی کاهد.» (غررالحکم و دررالکلم، ص ۶۳۴).

بر این اساس، همین انسان که قدر و قیمت بسیار والایی دارد، چنانچه قدر خود را نداند و قیمتش را از دست بدهد، به پست ترین موجودات تبدیل می شود؛ یعنی اگر بنده ای خیانت کار شد، ظلم کرد، دستش به جنایت آلوده شد، لجاجت ورزید و زیر بار حق و حقیقت نرفت، نزد خدای تعالی، از هر موجود بی ارزشی پست تر است.

قرآن کریم در آیه ای می فرماید: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمَّ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ؛ قطعاً بدترین جنبنندگان نزد خدا کران و لالانی هستند که نمی اندیشند.» (أنفال، ۲۲). پست تر از هر میکروب و بدتر از هر سرطانی، آن کسی است که فکر دارد، ولی تفکر ندارد؛ عقل دارد، ولی تعقل ندارد و فکر و عقلش را به کار نمی اندازد؛ یعنی آدم منحرف و آدمی که حقیقت را نمی پذیرد، آنکه سقوط کرده و رابطه ای با خداوند ندارد و بالاخره آدمی که به قول قرآن راه جهنم را گرفته است و می رود تا در آن سقوط کند، هیچ ارزشی ندارد، بلکه پست تر از هر موجودی است.

محتوای این آیه در قرآن تکرار شده است. بعضی از اوقات خداوند سبحان برای تسلاهی دل پیغمبر اکرم(ص) به ایشان خطاب می کند: یا رسول الله، این قدر غصه مردم را نخور و بگذار افراد گمراه در بدبختی خود بمانند و از آنچه دوست دارند، بهره ببرند. بگذار مثل کرم ابریشم در تخیل خود بتنند تا معلوم شود چه خبر است؛ مثلاً می فرماید: «قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ؛ بگو: خدا همه را فرستاده؛ آن گاه بگذار تا در ژرفای باطل باطل؛ خود به بازی سرگرم شوند.» (أنعام، ۹۱)؛ یعنی یا رسول الله، تو بگو خدا و این ها را رها کن. نمی گوید: رهایشان کن تا اینکه جهنم بروند، بلکه می فرماید: رهایشان کن و بگذار تا سرگرم دنیا شوند و در آن بچرخند. آنها را رها کن تا در بیابانی که خود برای خود تهیه کرده اند، سرگردان شده، در عالم تخیلشان مشغول باشند.

در آیه دیگر می فرماید: «ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ؛ بگذارشان تا بخورند و برخوردار شوند و آرزوها سرگرمشان کند، پس به زودی خواهند دانست.» (حجر، ۳). بگذار بخورند، بگذار در گناه، تمتع و بهره خودشان را به دست آورند، بگذار در آرزو و تخیل خود بتنند و بعد معلوم می شود و می فهمند که چه خبر است؟

انسان با آن مقام و منزلت و با قیمتی که دارد، ممکن است چنان سقوط کند که این گونه به وی خطاب شود. از این نظر، این خطاب ها بسیار ناراحت کننده است. وقتی ملائکه خادم انسان می شوند

در جلسات قبل گفته شد که اگر انسان در راه خلیفه‌اللهی بیفتد، به آنجا می رسد که ارزش او بالاتر از عالم ملکوت است. در روایتی از رسول خدا(ص) می خوانیم که ملائکه بال های خود را برای طالب علم پهن می کنند تا او روی بال ملک باشد. (الکافی، ج ۱، ص ۳۴).

انسان به جایگاهی می رسد که ملائکه خادم او می شوند و به خادمی خود افتخار می کنند. قرآن می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ، نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ؛ در حقیقت، کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست، سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می آیند و می گویند: هان، بیم مدارید و غمین مباشید و به بهشتی که وعده یافته بودید، شاد باشید. در زندگی دنیا و در آخرت دوستانان ماییم.» (فصلت، ۳۰ و ۳۱).

آنها که در راهند، آنها که الله در جانیشان رسوخ کرده است، آنها که می گویند: الله و طبق آن عمل می کنند، کارشان به آنجا می رسد که ملائکه بر آنها نازل می شوند، از ملائکه الهام می گیرند و با ملائکه حرف می زنند. اگر آن افراد ناراحتی و غم و غصه ای دارند، ملائکه به آنان دل داری داده، می گویند: نترسید و غم نخورید، ما در دنیا و آخرت دوست شما هستیم. در دنیا دست شما را می گیریم و در بن بست ها نمی گذاریم سقوط کنید، در آخرت هم دستتان را می گیریم تا اینکه شما را وارد بهشت کنیم؛ ما در دنیا و آخرت، یاور و کمک کار شما هستیم.

اگر کسی سقوط کند، به قول قرآن دیگر ارزش ندارد. در آیه ای می خوانیم: «وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ؛ و در حقیقت، بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده ایم.» (أعراف، ۱۷۹)؛ مثل اینکه برخی برای جهنم خلق شده اند. معلوم است وقتی انسان سقوط کند، هر چه پایین تر برود، سرعتش در سقوط بیشتر می شود.

قرآن در ادامه آیه شریفه می فرماید: کسی که ساقط شده، چشم ندارد، یعنی چشم دل؛ گوش ندارد، یعنی گوش دل؛ زبان ندارد، دیگر اصلاً دل ندارد. آن دلی که جبرئیل الهام روی آن داشته باشد، آن دلی که ملائکه الهام روی آن داشته باشند، نیست؛

«لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا؛ دل‌هایی دارند که با آن حقایق را دریافت نمی‌کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند.» (اعراف، ۱۷۹). بعد می‌فرماید: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ؛ آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند.» (اعراف، ۱۷۹). اگر آدم فاسق از این جمله بمیرد، جا دارد؛ چراکه فرموده است: آنها مثل حیوان‌ها هستند، بلکه از حیوان هم گمراه‌تر و پست‌ترند. انسان گمراه از حیوان پست‌تر است

حیوان تکلیف ندارد، توان صعود معنوی ندارد و مشمول الهام نیست. انسان گمراه از آن حیوان پست‌تر است؛ چون می‌توانسته خود را به جایگاهی والا برساند که به وی الهام شود، ولی اینک مورد الهام شیطان واقع شده است. راستی هم چنین کسی پیش اهل دل ذلیل است، پیش خدا هم ذلیل است. خدا او را دوست ندارد، از وی متنفر است. پیغمبر اکرم(ص) و ائمه هدی(ع) نیز او را دوست ندارند. ملائکه مقرب الهی از او بیزارند. از دیدگاه اولیای الهی و اهل معرفت نیز چنین بنده ای خوار و ذلیل است و ارزشی ندارد.

نقل می‌کنند روزی بهلول نزد هارون الرشید آمد. یک درهم کف دست هارون گذاشت و از اتاق بیرون رفت. هارون صدایش کرد و گفت: این پول چیست؟ گفت: من چند روز قبل نذر کردم اگر حاجتم برآورده شد، به فقیرترین و ذلیل‌ترین افراد، یک درهم بدهم. امروز حاجتم برآورده شد. نشستم فکر کردم بینم فقیرترین و ذلیل‌ترین افراد کیست؟ به غیر تو کسی را پیدا نکردم، این پول را می‌خواهم بدهم و نذر را ادا کنم. راستی چنین است. یعنی از نظر بهلول، فقیرترین و ذلیل‌ترین مردم، کسی است که می‌تواند به جایی برسد که به جز خدا نبیند؛ اما به جای آن ظالم شود و مردم را بیازارد.

سعدی چه خوش می‌گوید: «اگر این درنده خویی ز طبیعت بمیرد/ همه عمر زنده باشی به روان آدمیت/ رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند/ بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت/ طیران مرغ بدیدی تو ز پایند شهوت/ به در آی تا ببینی طیران آدمیت».

بهلول یک عالم است، یک فقیه است که شخصیت اجتماعی دارد، به او پیشنهاد کردند قاضی القضاة دربار شود؛ یعنی در حکومت ظلم، قضاوت کند. آن زمان ممالک تحت سیطره حکومت اسلامی وسعت زیادی داشت و قاضی دربار در آن حکومت، شخصیت دوم مملکت بود و مقام کمی نداشت. بهلول گفت: باید فکر کنم. سپس دید رهایش نمی‌کنند و راه فرار هم ندارد، هر جا برود، او را می‌یابند. گفت: چه بهتر به خاطر حفظ دینم، خودم را به دیوانگی بزنم و خودش را به دیوانگی زد. «طیران مرغ بدیدی تو ز پایند شهوت/ به در آی تا ببینی طیران آدمیت».

مشکل است کسی روی غرایز و تمایلات پا بگذارد، اما اگر پا گذاشت، نتیجه اش خیلی بالاست. شخصی بتواند پا بگذارد، مثلاً پول حرام برایش جلو آمده، پول حرام را عقب بزند و روی پول پرستی پا بگذارد. مشکل است؛ اما ممکن است. برای بهلول مشکل است از شخصیت فقهی و اجتماعی اش، از این ریاستی که برایش جلو آمده، دست بردارد؛ اما باید چنین کند. اگر انسانیت می‌خواهیم، باید چنین باشیم. مفت نمی‌دهند، معنا هم ندارد مفت به کسی بدهند. معنا هم ندارد که انسان بدون تلاش و زمینه سازی به جایگاهی برسد. ما اصلاً در این دنیا برای همین آمده ایم که با زحمت و مشقت حرکت کنیم، مبارزه کنیم تا به خدا برسیم. قرآن می‌فرماید: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم» (بقره، ۱۵۶).

انسان آمده است تا شروع کند و منازل معنوی را ببیند؛ منزل بعد منزل، گره بعد گره و بالاخره سد بعد سد، خاکریز بعد خاکریز را در جبهه طی کند تا پیروز شود. باید شبانه روز در جبهه باشد. آن هشت سال جنگ تحمیلی تمام شد؛ اما جنگ بین انسانیت و حیوانیت تمام شده است؟ نه. الان در درون ما جنگ است، چه جنگی؟ جنگ با خودمان، جنگ با نفسمان که بیشترین دشمنی را با ما دارد. به تعبیر حکیمانه پیامبر اکرم(ص)، دشمن‌ترین دشمنان انسان، نفس اوست: «أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ»؛ الَّتِي بَيْنَ بَيْنِكَ» (مجموعه ورام، ج ۱۸؛ ص ۵۹). پس اگر اهمیت مبارزه با نفس بیشتر از اهمیت مبارزه با دشمنان بیرونی و ظاهری نباشد، قطعاً کمتر نیست.

در صدر اسلام، وقتی جوانان از جبهه برمی‌گشتند، می‌آمدند مسجد. پیغمبر اکرم(ص) برای آنها منبر رفته، می‌فرمودند: «مَرَحَبًا يَقُومُ قَضَاؤَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرَ وَ بَقِي الْجِهَادِ الْأَكْبَرَ»؛ آفرین، رفتید و پیروز برگشتید؛ اما این جهاد کوچک بود. مواظب جهاد بزرگ باشید. کسی گفت: یا رسول الله، مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ؟ فرمودند: «جهاد با نفس» (الكافی، ج ۵، ص ۱۲).

الان همه در درون خود یک جبهه دارید به نام جهاد با نفس؛ یعنی آن روحی که از خداست، روح الله، آن روحی که مسجود ملائکه است، آن روحی که گفته شد به واسطه آن روح، انسان خلیفة الله است. آن روح که همان بعد انسانی است، با بعد حیوانی، با نفس اماره، با هوا و هوس و با صفات رذیله در جنگ است. انسان باید با صفاتی نظیر حسد، تکبر، منیت، پول پرستی، ریاست طلبی، شهوت رانی و بالاخره با همه دشمن‌های درونی مبارزه کند تا پیروز شود. بیش از ۴۰ صفت رذیله در درون انسان است

که هر کدامش برای سقوط و تباهی او کافی بوده و لازم است با تمام آن صفات مقابله شود.

این بحث ادامه دارد و در جلسات آینده ان شاء الله بیان خواهد شد.